



لوسین گلدمن

پژوهش و برگزیده شیوا گاوینی



گلناز صالح کریمی

عنوان روشنگری به جنبشی انتقادی - اجتماعی اطلاق می شود که در اواخر قرن هجدهم و با فعالیت های ولتر، دیپرو، هولباخ، دالامبر و دیگران در فرانسه شکل گرفته. گلدمن به منظور تحلیل اصول اولیه این جنبش سخن خود را با معرفی اجمالی دانشنامه به سرپرستی دالامبر و دیپرو و اهداف آن آغاز می کند. به اعتقاد وی دانشنامه نماد و بزنگاه برای این جنبش بوده و دلاری دو خصیصه اساسی است: یکی منظم کردن دستاوردهای علمی و فکری روزگار با هدف دسترسی همگانی و دوم پیش فرض قرار دادن این امر که این دانش ها برای عموم قابل فهم و دلاری کاربرد است. این مقدمه راه را برای دستیابی به اصول جنبش باز می کند. فرض دوم سرپرستان دانشنامه گویای اساسی ترین کیفیت جنبش روشنگری است. فیلسوفان این جنبش در رویکرد خود نسبت به معنای دانشستن فهم عام در امر آنکه نزاعی را با اصلی ترین پیش فرض کلیسا آغاز می کنند. تفسیر کلیسایی مسیحیت در قرون وسطی، مبتنی بر این امر است که انسان به سبب گناه نخستین، دچار گونمای نقص معرفتی گشته و رانده شدن از بهشت، در واقع، تمثیل این کیفیت است. از این رو، وی هرگز قادر نیست تنها به مدد توانایی های عقلی و حسی خود به درک حقیقت نایل شود و فقط از طریق شهودی که افراد خاص و مغرب از آن بهره مندند به چنین درکی دست می یابند. در نتیجه این تفسیر، عقل و فهم انسانی خصوصاً آنچه به نام «فهم عام» می شناسیم، اعتبار و تأثیر خود را در حیات بشری از دست می دهد. اختلاف بنیادین روشنگری و کلیسا آنجا است که روشنگران هر چند مانیستی را که انسان از طریق عقل و حس خود به دست می آورد معطل نمی انگارند. شما آن را برای به کارگیری در قلمروهای وسیعی از حیات بشری معتبر می دانند و انسان را ملزم می کنند که معیار دوری را تنها خود انتقادی قرار دهد و قدرت خنرجی یا پیش داوری را جایگزین آن نسازد. از منظر این فیلسوفان «رسالت انسان تلاش برای به دست آوردن گسترده ترین حد ممکن دانش برای تأثیر گذاری در طبیعت، عمل سیاسی و اخلاقی» است. برای گلدمن، که خود منتقدی با گرایش های مارکسیستی است، بررسی فضای تاریخی دوره روشنگری و ارتباط این جنبش با مناسبات اقتصادی زمانه اش، از اهمیت خاصی برخوردار است. وی واژگان کلیدی روشنگری یعنی فراداد، قرارداد برای برابری و مدارا را کاصلاً بر زمینه اقتصادی قرن هجدهم مبتنی کرده و بنیان های مشترکی را میان بورژوازی و روشنگری می یابد. وی ابتدا اقتصاد را فعالیتی تعریف می کند که در آن میلادله آزاد بوده و تحت هیچ کنترل و قدرتی نباشد و تنها بر اساس «امکان فروش کالاها در بازار و آگاهی از ارزش میلادله» صورت گیرد. در چنین فضای، فرد دیگر تنها «جزئی از کل روند اجتماعی تولید

فلسفه روشنگری
لوسین گلدمن
ترجمه: شیوا گاوینی
اختران
۸۵

و توزیع» نیست، بلکه عنصری مستقل است که به همراه عناصر مستقل این روند را پیش می برد. این «خودمختاری فرد» در مکاتب عقل گرایی و تجربه گرایی آشکار شده و در جنبش روشنگری حفظ می شود. همچنین قراردادهای اقتصادی مبتنی بر برابری و آزادی افراد طرف معامله الهام بخش این ایده ها در میان فیلسوفان می شود. همینطور بی اعتنا بودن طرفین میلادله به باورهای دینی، اخلاقی و شیوه و منش فردی یکدیگر، مبنای مذا را می شود. هر چند می توان تفاوت هایی را در برداشت روشنگران از این مفاهیم مشاهده کرد. به عنوان مثال، روسو قرارداد اجتماعی را در پیوند با برابری می داند. برای وی قرارداد همواره میان افراد آزاد و برابر و در جهت معتبر کردن اراده عامه بسته می شود. در حالی که در میان سایرین این قرارداد به معنای پذیرش قدرت حکومت های پادشاهی برای اصلاح آگاهی و فهم عامه است.

جنبش روشنگری، سه حیطه اخلاق، سیاست و دین را با خرد انتقادی که کلاش می کند، اگرچه هدف این جنبش بیشتر مبارزه با ظلم و خرافه بود و کستر به پیمادهای اخلاقی اصولی چون فردگرایی پرداخته شد. در واقع نمی توان هیچ گونه نظام ارزشی اخلاقی را بر پایه فراداد روشنگری بنا کرد. دین، علم و مناسبات اقتصادی، هیچ کدام نمی توانستند مبنی برای ارزش های اخلاقی واقع شوند. زیرا دین برای روشنگران یا مردود بود و یا به دینی طبیعی بدل شده بود که تأثیری بر امور مهم بشر نمی گذاشت. از سوی دیگر، فلسوفان روشنگری در مخالفت با کلیسا و آموزه های آن همدستان بودند. از سوی دیگر دین مورد پذیرش فیلسوفان دینلری چون ولتر، دین طبیعی بود. اما این باور دینی آنقدر به امور کلی تقلیل داده شده بود که قابلیت تبیین پدیده ها و نیاید های جزئی اخلاقی و حتی فرامور آردن پشتوانه ای برای اخلاق را نداشت.

همچنین رویکرد روشنگری به علم، به گونه ای بود که آن را نسبت به داورای های اخلاقی علی السویه کرده و تنها در جهت چیزی بر عایت به کار می برد. بر مناسبات اقتصادی بورژوازی نیز چنین رویکردی حاکم بود. تنها مبنای ممکن برای اصول اخلاقی، رضایت فردی بود که از طریق دستیابی به منافع شخصی می شد. و هر چنان اراده منافع یا منافع جمعی در تضاد بود - تضادی که باعث زایل شدن کیفیت دیگر روشنگری یعنی روابط مبتنی بر «قرارداد اجتماعی» می شود - رضایت فرد و در نتیجه اخلاقی بودن عمل گذشتن از منفعت شخصی یا دستیابی به منفعت جمعی به دست می آمد.

سیاست روشنگری در مخالفت با نفوذ کلیسا تجلی می یابد. چارچوب نظریه سیاسی در این جنبش این است که جامعه تحت سلطه کشیشان و حاکمان مستبد، از کمال مطلوب خود دور افتاده است. به اعتقاد این فیلسوفان، ترس انسان، وی را به آنجا می کشاند که به گونه ای خود خواسته آزادی خود را به حاکمان مستبد تسلیم کند. کانت در مقاله مشهور خود با عنوان «پلستی» به پرسش روشنگری چیست؟ می نویسد: روشنگری بیرون شدن از اقیانوس است که انسان خود بر خویش تحمیل کرده است. این در واقعیت بودن اگر به جای آنکه برآمده از نبود فهم باشد، از بی جد سارنی و تصمیم فرد در بر گرفتن فهم خود بدون راهنمایی دیگری سرچشمه گیرد. آن گاه خود فرد آن را بر خویش تحمیل کرده است. فضای مستبدانی که انسان خود خواسته به دلم آن می افتد، آنکه از تمصب و خرافاتی است که طبقه حاکم (از طریق کلیسا) در جهت تسلط هر چه بیشتر اعمال می کند. از نظر روشنگران، راه مبارزه با این وضعیت، گسترش دانش و همگانی کردن آن است. اما گلدمن پرسشی برآمده از دیدگاه تاریخی و دیالکتیکی را عنوان می کند: چگونه ممکن است در محیطی آلوده به تمصب و خرافه با استفاده از امری پرورش یافته در همان محیط، بر این تمصبات غلبه کرد؟ می توان گفت پاسخ روشنگران به این پرسش، تکیه بر قانونی است که از سوی حکومتی عادل و روشنگر در جهت پیشرفته اعمال می شود. اما این پرسش را می توان به شکلی دیگر درباره این حکومت نیز مطرح کرد: چگونه ممکن است از درون جامعه ای فلسفه، حکومتی روشنگر پدید آید؟ شاید آگاهی به این واقعیت کسانی چون ولتر و دیپرو را به سمت ارتباط با پادشاهان کنسروهای همسایه و مؤثر پنداشتن ایشان در مسیر اصلاح جامعه خود کشاند.

اما پرسش این جاست که روشنگری قرن هجدهم که جنبشی پس از نهضت رنسانس است و در زمانه ای اتفاق می افتد که کلیسا دوران ظلمتی اقتدار خود را سپری کرده، در واقع با چه چیزی سر جنگ دارد؟ گلدمن پاسخ می دهد که روشنگری علیه گونه ای ایمان پیکار می کند که در اثر رشد اقتصادی و اجتماعی از درون تهی گشته است. مسئله ایمانی در اواخر قرون وسطی، که هنوز زندگی بشر اروپایی وابسته به ایمان بوده عبارت بود از پیدا کردن و تعیین جایگاهی مناسب برای عقل و تفکر در زندگی شهری شده انسان دوران پیشین در عمل و زندگی خود، با دخالت الهی و اموری چون مشیت و تقدیر سر و کار دانست و بسیاری از سنت ها و عادت مردم، وابسته به این باورها بود. این مفاهیم و باورها در زندگی بورژوازی و شهری اعتبار خود را از دست دادند. اما هنوز این باورها در میان روه ناپایان و کارگران وجود داشتند و از آنجا که در مناسبات جدید اجتماعی بی معنا شده بودند، به خرافه بدل شدند. بدین ترتیب مسئله روشنگری، مبتنی بر معنای مسیحیت از دید شهروند طبقه متوسط و چگونگی مساز کار کردن ایمان با زندگی روزمره وی بود. از آنجا که وسیع ترین قلمرو زندگی بورژوا را بخش اقتصادی ملای تشکیل می داد، زندگی روزمره وی به دو بخش دینی و غیردینی تقسیم شد و دین در آن به باوری فردی و خردمندانه و عاری از خرافه بدل شد.

گلدمن در بخش آخر کتاب خود مسائل جامعه معاصر را مطرح کرده، وضعیت بورژوازی و تمدن بورژوازی را در آن تحلیل می کند. به اعتقاد وی، دورویکرد فکری معاصر منتقد روش نگری هستند یکی رویکرد عرفانی که بر تکاد که در مقابل با فردگرایی قرار می گیرد، و دوم رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی که گلدمن آن را «دانه رشد سنت انسان مدارانه ایده آلیسم آلمانی در شکل علمی مثبت آن» می داند. در توضیح وی، بورژوازی در نیمه اول قرن بیستم (۱۹۴۵-۱۹۱۴) به بحرانی دچار می شود که طی آن «فرد احساس ناتوانی در فهم و اداره جهان» می کند. بورژوازی پس از پشت سر گذاشتن این بحران، به نوعی باور دینی روی می آورد و پیوند خود را با روشنگری می گسند. از سوی دیگر رشد مناسبات تولید و اقتصاد بی طرفه انتقاداتی را متوجه بورژوازی ساخت که اساسی ترین آنها از سوی کارل مارکس بود. بدین ترتیب بورژوازی فردگرا دارای دو شخصیت متضاد می شود. از سوی «انسان اقتصاد گرایی» بی دین و بی اخلاق و از سوی دیگر چیدر، دوست مهربان و مسیحی دین باور، به اعتقاد گلدمن این عوامل، مفاهیم و اصول اولیه روشنگری و بورژوازی یعنی آزادی، برابری و مدارا را تهی از معنا کرده و می تواند انسان بورژوا را به پوچی بکشاند. اما از سوی دیگر همین ارزش های صوری شده هنوز از نظر وی سودمند هستند.

گلدمن مسیر تحول بورژوازی را این گونه خلاصه می کند: بورژوازی قرن هفدهم و هجدهم «ایمان سنتی کلیسایی» را به قلمرو خصوصی فرد محدود می سازد و «سرمایه داری امروز غرب» از فقیر شدن بیشتر طبقه کارگر جلوگیری می نماید. بدین ترتیب نهضت غرب، در صدد ساختن جامعه ای صنعتی و تقدس زدایی شده است. گلدمن به چنین جامعه ای از حیث محدود شدن آزادی افراد و تهی گشتن زندگی آنان از معنویت انتقاد می کند. اما معتقد است هیچ پیشگویی نمی تواند مسیر دیگر گونی های «اقتصادی و تکنیکی» و تأثیر آن بر زندگی فکری و اجتماعی «آینده را حدس بزند. هر چند خود او امیدوار است «سنتولیت تولید و عمل سیاسی و اجتماعی بر عهده تمام افراد جامعه قرار بگیرد که این خود می تواند افقی را بگشاید که در آن زندگی فکری و تاریخی در چارچوبی نوزایی شود و ارزش های سنتی آگاهی فردی را ماندگار کند و آزادی و مدارا را پایدار گرداند».

ترجمه سیاسی شیوا گاوینی، خواندن کتاب را بسیار روان می کند. هر چند در مواردی برای کلمات تخصصی، معادل هایی نامعمول گنجاخته شده که باعث توقف مطالعه می شود. مثلاً اصطلاح «سپونالیست» به خردمنش «جای عقل گرا» (ص ۶۲) و «راسیونالیستی» به خردمنش «جای عقل گرایی» (ص ۶۲) و «Empirical» به آروینی - به جای تجربه گرایی - (ص ۶۲) ترجمه شده است. همچنین در یک مورد برای یک لغت دو معادل مختلف آمده است. در صفحه ۱۲۵ برای Immanent Pantheism معادل «همه خدایی پایدار» و در صفحه ۱۲۷ برای همان لغت، همه خدایی فرآگیر» و در صفحه ۱۲۹ دوباره Immanent Faith ترجمه «باور دینی پایدار» ترجمه شده است که اساساً مورد اول به معنای وحدت وجود ساری و جاری و حال در جهان است و مورد دوم به معنای ایمان فطری است.

